

تا خود را از هرچه غیر علمی است برهانی

فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی به بیان علوم

پروفسور رضا آیرملو

پیدایش جهان و انسان به تبع قوانین ذاتی و درونی ماده

سؤال مورد بحث ما در مورد "از کجا آمدن و به کجا رفتن" از سؤالات اساسی بشر است. دیدیم که در بستر این و این نوع سؤالات فلسفی هم بوده که بشر در طول تاریخ پرپیچ و خم اش، ادیان مختلف از بت پرستی، سمبل پرستی، روح پرستی، تا خدا، الاه و الاله و جادو پرستی را خلق کرده و بنا نهاده است. خلق کرده تا چه بشود؟

- تا نیازها و آرزوهای فلسفی دور و دراز خود را به صورت پاسخهای دینی شکل داده و نهادینه بکند. تا بدینوسیله بر نگرانیها، دلتنگیها و ترسهای فلسفی و غیرفلسفی خود فائق آید.

بدین معنی، آنچه به نام دین و جادو مطرح شده و میشود، چیزی جز مجموعه ای از آرزوها، اسطوره ها و رؤیاهای ذهنی ساخته و پرداخته انسانها در طول دوره های تاریخ بشر و در جوامع بدوی دور و نزدیک نیست.

به خاطر این سابقه تاریخی هم هست که به تجربه دیدیم که هیچکدام از ادعاها و پاسخهای دینی با دستاوردها علمی و منطقی امروزی نمی خوانند، و حتی در مقام مقایسه با دانشهای امروزی به کلی مردود و نادرست از آب در می آیند.

با این نتیجه گیریها و در جایی که نشان داده میشود که ادعاهای موجود در مورد پیدایش هستی و خلقت انسان و جهان، به تمامی نادرست و از پایه غیر علمی و غیر منطقی اند، این سؤال مطرح میشود که:

- پس درستشان چیست؟

- درست علمی و منطقی شان چه مواردی را در بر میگیرند؟
- این سؤال مطرح میشود که منشأ وجود و خلقت از زاویه دید و دستاوردهای علمی و فلسفی:
- از کجا آغاز شده،
- چه اتفاقاتی را در پشت سر گذاشته و،
- چه آینده ای را در پیش رو دارد، یا میتواند در پیش رو داشته باشد؟

دیدیم که علم و فلسفه پاسخ چندانی به بخشی از سؤالات ناظر بر "ماهیت و منشأ هستی" در قبل از اتفاق بیگ بنگ ندارند، اما این بیخبری از منشأ هستی و پیدایش، شامل دوره پیدایش جهان و انسان در پی حادثه بیگ بنگ نمیشود. به معنی بیخبری این مراجع بی بدیل از دیروز و امروز و فردای خلقت یا پیدایش، و تحولات بعدی آن نیست.

درست است که دستاوردهای موجود علمی و فلسفی قادر به توضیح اول و آخر پیدایش و منشأ تحولات هستی نیستند، اما اینها در همان حال، امروزه به قدری توسعه یافته اند که بتوانند قوانین ناظر بر پیدایش انسان و جهان را کشف بکنند. بتوانند با استفاده از این دستاوردها،

1. هم به تاریخ گذشته پیدایش جهان و انسان وقوف پیدا بکنند و در واقع سؤال "از کجا آمده ام" را پاسخ بدهند،
2. هم سؤال "با مرگ من چه اتفاقی خواهد افتاد و سرنوشت من چه خواهد شد" را توضیح بدهند و،
3. هم درک و فهم خود از این دوره پیدایش را هر چه بیشتر قانونمند کرده و به حوزه های جدید تر هستی و خلقت گسترش بدهند.

دیدیم که علم امروزی تا به جایی پیش رفته که بتواند نشان بدهد که نطفهٔ پیدایش جهان و هر چه در آن است، حداقل در نهائی ترین دور خود³⁰ به حدود 13,798 میلیارد سال پیش برمیگردد. از این تاریخ، جهان ما با انفجاری عظیم مادهٔ کم حجمی، رو به پدیدار شدن گذاشته است. این پیدایش انفجاری اما،

- نه لحظه ای بود و،

- نه همه چیز را به یکباره به وجود آورد.

یافته های علمی نشان میدهند که:

• این جریان انبساطی و انفجاری نه فقط از آن پس نیز ادامه یافته و متوقف نشده، بلکه حتی با سرعت بیشتری دوام آورده و هنوز هم دوام می آورد.

همچنین، بر خلاف ادعای ناممکن خلقت شش روزهٔ کتابهای آسمانی:

- نه فقط همه چیز به یکباره، یا در عرض یک هفته (یا حتی در عرض یک میلیون و یک میلیارد هفته هم!) پدیدار نشده اند، بلکه اشکال مختلف هستی و موجودات مختلف جهان، گام به گام و آنهم با فواصلی که فقط با ارقام نجومی میلیاردی و میلیونی قابل سنجش اند، پدید آمده اند.

بدین معنی:

³⁰ منظور این است که کسی نمیداند که آیا اتفاق بیگ بنگ اولین و آخرین توسعهٔ انفجاری مادهٔ بوده، یا قبل از این هم یک چنین اتفاق و اتفاقاتی پیش آمده یا ممکن است در زمانهای بعدی هم پیش بیاید.

- خلقت یا پیدایش جهان و انسان پروسه ای است که در دور جدید (احتمالی) خود از زمان آغاز بیگ بنگ شروع شده و در حال حاضر نیز ادامه دارد.

در این پروسه تاریخی،

- هم موجودات جدید پدید آمده و می آیند و،
- هم موجودات پدید آمده، هر چه بیشتر متکامل تر شده و میشوند.

این دستاوردها همچنین نشان میدهند که:

✓ همه موجودات و اشکال مختلف هستی از جنس ماده یا ماتریای یکسانی اند،

✓ این ماده یکسان به صورت اشکال مختلفی ظاهر شده و میشود،

✓ همه ماده و اشکال مختلف آن، تابع قانونمندیهای یکسانی اند.

✓ این نیز نشان میدهد که:

- اشکال مختلف ماده بر اساس قوانین همه شمول و غیرقابل تعطیلی که نهادینه ماده است، پدید آمده و می آیند.

لازم به یادآوری است که بر اساس داده های علمی³¹، در این جریان دور و دراز پیدایش، ابتدا همه چیز تاریک بود و مدتهای نجومی طول کشید تا آنکه جرم فشرده ماده اولیه به قدری انبساط و چگالی آن به قدری تقلیل یافت که نورهای حاصل از انفجارات نجومی توانستند در فضاهاى ایجاد شده جدید جریان پیدا بکنند و قابل رؤیت بشوند.

³¹ ر. ک. به کتاب اینترنتی "فلسفه منشأ هستی و خلقت"، پیشین.

از آن پس، میلیاردها سال دیگر طول کشید تا اجرام آسمانی ریز و درشت، رفته رفته بر اساس قوانین جاذبه نیوتونی³² و "گریز از مرکز" ناشی از گردش تکه پاره های پرتاب شده در فضاها³³ جدید، به وجود آمدند و به صورت منظومه هائی شکل گرفتند. بر اساس این **جذب و دفع متقابل و متوازن** هم بود که منظومه های فراوانی، آنهم با ابعاد نجومی شگرفی، به وجود آمدند. در این منظومه ها، اجرام و کرات کوچکتر در حوزه کشش اجرام بزرگتر آسمانی قرار گرفته و در فواصل معینی شروع به چرخیدن به دور آنها کردند.

در نتیجه، نظم موجود کیهانی موجود رفته رفته و در طول میلیاردها سال تحت تأثیر موازنه دو نیروی **گریز از مرکز** از سوئی و **جاذبه بین اجرام** از سوی دیگر، شروع به شکل گیری کرد. کهکشان راه شیری و منظومه خورشیدی ما نمونه هائی از این **میلیاردها!** منظومه های خرد و کلان پدید آمده اند³⁴.

³² گرانش یا جاذبه (Gravity or Gravitation) نیوتونی، یک پدیده طبیعی است که در آن همه اجسام دارای جرم یکدیگر را جذب می کنند. تأثیر نیروی جاذبه یک جسم دارای جرم بر روی جسم دیگر، (یا به درک ساده تر، تأثیر هر جسم بر روی جسم دیگر) به صورت وزن ظاهر میشود.

از آشناترین نمودهای گرانش جاذبه زمین، دریافت نیوتون از فروافتادن سیب از درخت است. پدیده گرانش یا جاذبه معمولاً در مقیاس های بزرگ یا خیلی بزرگ به هنگامی که جرم یکی از اجسام درگیر، خیلی زیاد است به طور آشکار قابل ملاحظه است. تأثیر نیروی جاذبه خورشید به روی کرات و اجرام دور و برش و همچنین تأثیر جاذبه ماه بر روی آنها و دریاها³³ کره زمین از آنجمله اند.

³³ بر اساس داده های علمی، قبل از بیگ بنگ هیچ فضائی نبوده و در واقع، فضا را هم این توسعه انفجاری به وجود آورده و می آورد. بر این اساس، زمان نیز قبلاً وجود نداشته و محصول این اتفاق پیدایش است (ر. ک. به ویکیپدیا، به چهار زبان، پیشین).

³⁴ جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به توضیحات کتاب "فلسفه منشأ هستی و خلقت"، پیشین.

در کتاب مورد بحث هم می بینیم که کهکشان راه شیری در یک میلیارد سال اول پس از بیگ بنگ و سپس منظومه شمسی در طول میلیاردها سال بعد از آن، در گوشه ای از کهکشان راه شیری شکل گرفتند. میلیاردها سال دیگر طول کشید تا کره زمین به وجود آمد و پیدایش موجودات زنده در این کره در حال سرد شدن در طول میلیاردها سال بعد از آن اتفاق افتاد.

تئوریهای علمی³⁵ نشان میدهند که این سلولهای اولیه از تجمع عناصر شیمیائی در جای مناسبی در روی زمین یا جای دیگری در این فضای بی در و پیکر پدید آمدند. با آنکه تحقق این اتفاق تاریخی میلیاردها سال طول کشیده، اما پیش آمد های بعدی نشان دادند که:

✓ هم مواد غیرزنده و معدنی توانسته و میتوانند در شرایط معینی به مواد آلی و زنده تبدیل شوند و،

✓ هم مواد آلی و موجودات زنده به مواد معدنی و غیرزنده تبدیل میشوند.

این خود به تنهایی نشان میدهد که:

● **موجودات زنده و غیرزنده فقط اشکال مختلف ماده موجود اند.**

موجودات زنده و غیرزنده همانند سر و ته یک کرباس اند و تفاوت بین آنها "تفاوت کیفی" بین دو هستی متفاوت نیست.

این تئوریهها بعدها از طریق کشفیات بیشتر و مکرر به اثبات رسیده اند.

³⁵ ر. ک. به ویکیپدیا، پیشین.

اما سلولهای اولیه ای که از ترکیب مواد شیمیایی موجود در این کره به وجود آمدند، در آن حد و حدودی که شکل گرفته و پدید آمده بودند باقی نماندند، بلکه تکثیر شده و رشد کردند. این جریان در عین حال، ساده و یکطرفه نبود. سلولها و مولکولهای زنده در جریان تکثیر خود، هم به سمت وسوی **تکامل و پیچیدگی** حرکت کردند و هم با رفت و برگشت خود، **نوع خود را به حرکت و پویش واداشتند**. چگونه؟

داروین³⁶ انگیزه این دگرگونی رو به تکامل در موجودات زنده را با دو اصل "گزینش طبیعی یا اصلح"³⁷ و "تنازع بقا"³⁸ توضیح میدهد.

بدین معنی که در جریان این تکثیر و تولید، تعدادی از نسلهای بعدی، به **تصادف** با بقیه **نوع خود** تفاوت پیدا میکنند (مثل یونجه هائی که تعداد برگهایشان یک یا چندتائی با تعداد برگهای یونجه های مزرعه خود کمتر یا بیشتر اند). بدین ترتیب، در این جریان تاریخی، نسلهای جدید با ویژگیهای بیولوژیکی یک کمی متفاوت، در یک دو راهی تقدیر قرار میگیرند. به طوری که:

³⁶ چارلز رابرت داروین Charles Robert Darwin 1809-1882، زیست‌شناس (biolog)، حیوان شناس (zoolog)، جغرافیدان (geolog)، دین شناس (teolog) و محقق اهل بریتانیا واضع نظریه تکامل است. از آثار او می‌توان از دو اثر مهمش به شرح زیر نام برد:

1- خاستگاه گونه‌ها یا منشأ انواع (On the Origin of Species) (1859) و،
2- تبار انسان، and Selection in Relation to Sex (The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex) (۱۸۷۱).

وی در این آثار نشان داده که انواع گوناگون موجودات زنده در طول زمان از طریق آنچه او "گزینش اصلح" مینامد، از منشأ مشترکی به وجود آمده اند. از آنزمان هر چه دستاوردهای نوین علمی، منجمله کشفیات علم ژنتیک افزایش یافته، نظریات و دستاوردهای داروین در مورد "تکامل انواع" بیش از پیش مورد تأیید قرار گرفته است.

³⁷ Natural Selection

³⁸ تنازع برای ادامه حیات (ر. ک. به ویکیپدیا، پیشین).

1. یا به اندازه نسلهای پیشین نوع خود قادر به تطبیق با محیط زیست خود نشده و در "تنازع برای بقاء" در طبیعت می بازند و از بین می روند،

2. یا بهتر از آنها از عهده تطبیق با شرایط زیستی موجود در می آیند و بیشتر از آنها تکثیر شده و بهتر از آنها دوام و بقاء خود و نوع خود را تضمین میکنند.

توجه داریم که این احتمال دوم به معنی یک قدم به جلو یا قدمی رو به بهبودی و بقاء است و از همان رو، تکامل³⁹ نامیده میشود.

می بینیم که این توضیح ساده آنچه که "تکامل" یا "تکامل زیستی" نامیده میشود، نشان میدهد که چرا در این مسابقه بود و نبود،

1. هم اشکال و انواع جدیدتر موجودات به وجود می آیند و،
2. هم اشکال و انواع جدیدتر ماده به راه پیچیدگی، رشد بهتر و بهبودی افزوده تر میروند.

از همین روست که قانون تکامل ناظر بر ماده و طبیعت، در طول این دوره طولانی تاریخی،

- هم به صورت تبدیل مواد جامد و غیرزنده به موجودات زنده و،
- هم به صورت تبدیل موجودات زنده از ساده به پیچیده عمل کرده اند.

³⁹ تکامل بیولوژیکی یا زیستی Evolution عبارت است از دگرگونی در یک یا چند ویژگی فنوتیپی موروثی (خصوصیات قابل مشاهده یا صفت ارثی یک ارگانیسم) که طی زمان در جمعیت های انواع موجودات رخ می دهد. دگرگونی در این ویژگی های فنوتیپی، باعث تغییرات تصادفی (mutation) مثل بهبودی و پیچیدگی بیشتر در صفات ساختاری، بیوشیمیائی و رفتاری شده و در نهایت به دگرگونی نوع مربوطه و بروز انواع جدیدتر منجر میشود (ویکیپدیا، پیشین).

این نیز نشان می‌دهد که چرا سلولها و مولکولهای تک یاخته ای اولیه در طول میلیاردها سال به موجودات زندهٔ پریاخته ای، و آنها نیز به انواع فراوان گیاهان، حیوانات، پستانداران، انسانسانان، انسانها و بالاخره انسان هوشمند هوموسپین تبدیل شده اند.

دیدیم⁴⁰ که در ادامهٔ این رشد و توسعه بیولوژیکی- اجتماعی موجودات زنده، مهاجرت انسان هوشمند هوموسپین از آفریقا به سایر نقاط جهان آغاز شد، و گام به گام جوامع بشری را به راه توسعه و تکاملی که در طول زمان بر شتابش می افزاید، پیش برد.

⁴⁰ ویکیپدیا، پیشین.

از کجا می آئیم؟

بر اساس این قوانین ناظر بر اشکال و انواع مختلف هستی هم هست که هم علم و هم فلسفه امروزی، به سؤال "ما از کجا آمده ایم یا از چه منشائی خلق شده ایم؟"، پاسخهایی صریح و روشنی دارند و حتی میتوانند این راه دراز پیدایش را با جزئیات بیشتری توضیح بدهند. بر این اساس، میتوان به طور خیلی خلاصه خاستگاه ما انسانها را به شرح زیر توضیح داد:

- ما از آن ماده بسیار ریز، ولی از نظر چگالی بسیار عظیمی که در حدود 13,798 میلیارد سال پیش با انبساط خود جهان و هر چه در آنست را پدید آورده، می آئیم.
- ما در جریان پدید آمدن جهان، همراه با ماتریای در حال توسعه داغ شدیم و گداختیم.
- ما با تکه پاره های این مواد مذاب و گداخته به فضاهاى جدید پرتاب شدیم.
- ما به صورت بخارهای ابری، گرد هم در آمدیم.
- ما گرد هم آمدیم، جماد شدیم، جذب شدیم، و شروع به چرخیدن به دور اجرام بزرگتر کردیم.
- این شکل گیری ما را به منظومه ای که در دور خورشید شعله ور شکل گرفته بود منتقل کرد.
- ما زمین شدیم.
- ما آب شدیم و باریدیم .
- ما باد شدیم و وزیدیم.

- ما در کنشها و واکنشهای فیزیکی و شیمیایی غرقه ماندیم.
- ما به راه تغییر، ترکیب، تجزیه و تبدیل رفتیم.
- ما تکامل یافتیم و همانند گلتهائی که ناگهان از ریشه های به خواب رفته یک زمستان یخزده میرویند، با یک رویش بیولوژیکی در جائی از این کره یا کرات دیگر به دور جدیدی از تکوین زیستی که **حیات و زندگی** نام دارد گام نهادیم.
- روزی به صورت سلولهای اولیه حیات یافتیم.
- روزی بر ملکولهای تک یاخته ای ریشه زدیم و گیاه شدیم.
- روزی بر گیاه روئیدیم و حیوان شدیم.
- روزی در خون گرم پستانداران جاری شدیم و،
- روزی هم با انسانسانان به راه تکامل هرچه پرشتاب تر گام نهادیم.
- تا اینکه با "انسان تباران" "خانواده گیبونها"⁴¹ و اورانگوتانها⁴² نیم خیز شدیم.
- تا اینکه با آردی کپی ها⁴³، کپی آساها⁴⁴، گوریلها و بالاخره با آخرین حلقه خویشاوندان مان یعنی شامپانزه های "هومو تروگلودیتس"⁴⁵ و "هومو پانیسکوس"⁴⁶ ها همراه شدیم.
- همراه شدیم، ولی نایستادیم.
- همرا شدیم ولی ادامه دادیم،

⁴¹ Gibbon Family

⁴² Orangutanes

⁴³ Ardipithecus

⁴⁴ Sahelanthropus

⁴⁵ Homo troglodytes

⁴⁶ Homo paniscus

- تا بر سر پا ایستادیم.
- تا ایستاده راه رفتیم.
- تا به حرف زدن پرداختیم.
- تا ابزار سنگی به کار بردیم.
- تا ابزار سنگی ساختیم.
- تا خط و نوشتار یاد گرفتیم.
- تا به فلزات دست یافتیم.
- تا انرژی بخار، برق و اتم را به کنترل در آوردیم.
- تا به توسعهٔ مخابرات و ارسال علائم دست یافتیم.
- تا به امروز رسیدیم.
- تا اینترنت و کامپیوتر ساختیم.
- و تا به سوی کشف و کنترل فردا و فرداها به راه افتادیم.

این پروسهٔ "پیدایش، تکوین و تبدیل" را اندیشمند بزرگ ایرانی مولوی رومی در اشاراتی چند چنین به نظم کشیده است⁴⁷:

- از جمادی مردم و نامی شدم
- وز نما مردم به حیوان بر زدم
- مردم از حیوانی و آدم شدم
- پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم؟

لازم به یادآوری است که حتی نابغه ای مثل مولوی با چنین درک و فهم عمیقش از جریان تغییر و تبدیل اشکال مختلف ماده، نتوانست خود را از

⁴⁷ مثنوی معنوی، دفتر سوم.

بند و بستهای دینی "اول ایمان بیاور و بعد فکر بکن" برهاند. در واقع، درک و فهم او از این اشعار آن نبوده که ما در این زمان و با این دانش و دانائی می فهمیم. منظور او از توصیف جریان تکوین و تبدیل از جمادی تا به حیوان و انسان، در واقع نه نشان دادن پیدایش و تکوین قانونمند عینی و علمی موجودات، بلکه توضیح سیر معنوی ذهنی مخلوقات از جمادی تا به الاه خالق است. منظور او یافتن تأییده ای برای ادعاهای ذهنی و ایده آلیستی کتاب دینی اش از نظر "از هیچ خلق شدن"، "از خاک در آمدن"، "به خاک برگشتن" و بالاخره برای مجازات و پاداش "از نو از هیچ خلق شدن" است. این است که وی در ادامه این اشارات پرمایه اش، گام به گام در باطلاق ذهنیات ایده آلیستی اش فرو میرود و چنین میسراید:

تا بر آرم از ملایک پر و سر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شیء هالک الا وجهه	وز ملک هم بایدم جستن ز جو
آنچه اندر و هم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک قربان شوم
گویدم که انا الیه راجعون	پس عدم کردم عدم چون ارغنون

وحدت وجود مادّه

درست است که بر اساس یافته های علمی نیز، انسان کم و زیاد این تاریخ دور و دراز از تبدیل و تکوینی را که مولوی در اشعار آغازین فوق به شعر کشیده، تجربه کرده است، اما دانش امروزی نشان میدهد که انسان این راه طولانی پیدایش را به تنهایی طی نکرده و نمی توانسته طی بکند. نشان میدهد که:

✓ انسان این راه دراز تکوین و تبدیل تاریخی را همراه با سایر اشکال ماده طی کرده، و پس از گذر از انواع جمادات، گیاهان و حیوانات بر یکی از شاخه های تکامل بیولوژیکی روئیده و گل داده است.

نشان میدهد که:

✓ انسان نه منفرد و نه موقتی خلق شده، بلکه این راه بلند تکامل طبیعی را در "وحدت با کل ماده و طبیعت" طی کرده است.

نشان میدهد که انسان از همان اوان خلقت جهان، جزئی از آن مادّه اولیه ای بوده که بیگ بنگ را به وجود آورده، و در واقع در این مدت نجومی، اتفاقی که برایش افتاده،

- این نبوده که به بیان ادیان مورد مراجعه مولوی ها، در روز پنجم خلقتی غیرقابل توضیح، به طور مستقل و جدا از سایر موجودات از هیچ خلق شده و روح مستقلی یافته تا روزی دیگر با بازگشت به خاک از نو به هیچ تبدیل بشود. این نبوده که به بیان اسطوره های بازمانده از قرون ماقبل تاریخ، و افسانه هائی که به آیات مختلف قرآن نیز راه یافته، خدا جسم انسان را از این یا آن گل و خاک ساخته و سپس با نفس خود به وی روح و زندگی دمیده است. این اتفاق بلکه به این صورت بوده که:

- انسان به عنوان جزئی از ماده- ماده ای که تغییر و تکوین جزو خصوصیات ذاتی اش است، گام به گام اشکال حیاتی مختلفی را تجربه و طی کرده، و سپس بر اساس قانونمندیهای ناظر بر تکامل بیولوژیکی موجودات زنده، همراه با بقیه موجودات خط تکاملی اش، به راه تکوین و تبدیل مکرر رفته است.
- انسان به عنوان بخشی تفکیک ناپذیر از طبیعت و به همراهی با همه اشکال هستی از جماد، گیاه و حیوان پدید آمده، و از آنجا نیز از مراحل مختلف تحولات و تبدیلات شیمیائی و بیولوژیکی عبور کرده و در راه تکوین و تبدیل مستمر ماده، گام به گام از همراهان و خویشان خود پیشی گرفته است.

بدین معنی:

- انسان ماده تکامل یافته است.
- انسان جماد تکامل یافته است.
- انسان گیاه تکامل یافته است.
- انسان حیوان تکامل یافته است.

این تکامل او را از شکلی به شکلی درآورده و باز هم در خواهد آورد. او اما، نه فقط در این تغییرات و تبدیلات رو به تکامل، تنها و مستقل نبوده، بلکه از همان آغاز، با کل هستی، با کل ماده و با کل طبیعت همراه بوده و در وحدت با همه هستی و طبیعت به راه رشد و توسعه رفته و به اینجا رسیده است.

از آنرو، او بعد از این هم در همین خط تکاملی اش به تکوین و تبدیل خود ادامه خواهد داد و از ایستگاههای ناشناس جدیدی که در راهند، یا باید در راه باشند، عبور خواهد کرد.

نگرشی کوتاه به تاریخ پیدایش و تکامل ماده نیز بر این دستاورد علمی تأکید میکند که:

✓ انسان هیچ وقت به عنوان پدیده ای مستقل و منفرد وجود نداشته و در آینده هم وجود نخواهد داشت.
انسان و همه موجودات،

- همیشه جزئی از یک کلیت، کل این طبیعت مادی بوده و،
- در جریان فعل و انفعالات شیمیائی، فیزیکی و بیولوژیکی طبیعی ماده، گام به گام پخته و بار آمده است.

در واقع، فردیتی که ما در این دوره و مرحله از تغییر و تبدیل مان درک و فهم میکنیم،

✓ چیزی نیست جز تصویرسازی مغز فعال و توانمند انسان هوموسپین از درک و فهم هستی و موجودیت خود و جهانش. موجودیتی که در لحظه حاضر همچون موجی از یک جریان آب پرشتاب بالا آمده است. بالا آمدنی که نه این موج را از گل جریان جدا کرده و نه به مسیر دیگری انداخته و می اندازد.

✓ این است که درک و فهم انسان از موجودیت و فردیت لحظه حاضرش:

- نه به معنی بریدن وی از جریان هستی و طبیعت مادی و،
- نه به معنی بیرون آمدن وی از حوزه قانونمندیهای عام ناظر بر ماده، یا ترک کردن سیکل قانونمند تکامل است.

به بیان دیگر، انسان با وجود ویژگیهای بیولوژیکی خاص خود، جزئی از کل هستی مادی بی است که در جریان پرشتاب تکامل پدید آمده است. بدین معنی، انسان در این راه تاریخی اش هرگز،
- نه مستقل بوده،

- نه مستقل شده،
- نه فرد بوده،
- نه فرد شده و،
- نه از کل هستی و طبیعت و تحولاتش بریده است.
- او در حال و آینده نیز از این "وجود واحد با طبیعت و ماده"،
- نه جدا خواهد شد و،
- نه دور خواهد ماند.

چرا؟

- زیرا که ماده و طبیعت تنها هستی موجود است. تنها واقعیت ممکن موجود، و از همان رو، واقعیتی یگانه و غیرقابل تفکیک و تقسیم است. این است که پیدایش اشکال مختلف ماده،

- نه به معنی تعطیل این یگانگی و،
- نه به معنی منفرد و مستقل شدن من و مای جزء جزء است.

بر این اساس، باید اذعان کرد که انسان نیز همانند سایر اشکال هستی مادی، نه قابل تفکیک و نه قادر به جدائی از کل هستی است. این به تنهایی به معنی ناممکن بودن فردیت مستقلی است که به عنوان آرزوی بشر برای بقاء دائمش به ادیان ساخته و پرداخته اش رسوخ کرده و آنها نیز هر کدام با آیاتی بر این آرزوی ذهنی ناممکن بشر بال و پر داده اند. بحث در این مورد را ادامه خواهیم داد.

"اسرار جهان را نه تو دانی و نه من"

می بینیم که از زاویه دیدگاههای علمی و فلسفی امروزی، منشأ و مبدأ پیدایش و خلقت جهان و انسان تا آغاز بیگ بنگ قابل رد یابی است، اما علم دور تر از این راه، نه تجربه کرده و نه میتواند حدث بزند. دستاوردهای علمی:

1. نشان میدهند که هستی جهان و انسان از توسعه ماده ای به اندازه سلولهای حفره دست ناشی شده است،
2. ولی نشان نمیدهند که این ماده اولیه از کجا آمده و چه منشائی دارد.

این است که از نظر علم و به تبع آن، فلسفه نیز، رمز و راز ناگشوده ای بر منشأ هستی و پیدایش حاکم است.

در این رابطه، سوالات فراوانی مطرح اند که نه از سوی علم پاسخی دریافت می کنند و نه از سوی فلسفه. در حقیقت، با وجود اینهمه پیشرفتهای علمی و فلسفی، در امروزه روز هم، اعتراف دردمندانه دانشمند و فیلسوف ایرانی عمر خیام به شرح "اسرار ازل را نه تو دانی و نه من"، به قوت خود باقی است.

بدیهی است که این واقعیت که جهان و هستی پر از اسراری ناگشوده است و این "اسرار را نه تو میدانی و نه من"، هر چه قدر هم حاوی اعتراض این حکیم نامی به ادعاهای دین حاکم باشد، از نظر فلسفی غم انگیز و در نوع خود ناامیدکننده است. ناامیدکننده است، چرا که انسان اینهمه از برتری مغزی خود حرف میزند. اینهمه به توسعه علم و

دانش خود مباحثات میکند. اینهمه فکر، اندیشه و فلسفه به وجود آورده اش را چراغ راهش قرار میدهد، ولی با این وجود، از نظر شناخت "منشأ و علت وجودی خود و هستی پیرامونش" بیش از انسان های صدها سال پیش از خود نمیداند. نمیداند که هیچ، بلکه حتی قادر به عرضه حدث و گمان علمی و منطقی افزوده در مورد منشأ پیدایش این ماده اولیه نیست. قادر به حدث و گمان در این مورد که این سفر سرنوشت سازش،

- از کجا نشأت گرفته،

- برای چه و چی به وجود آمده و،

- به کدام آینده ای رهسپار است،

هم نیست.

انسان هوشمند امروزی از این رو، خود را در یک تونل فلسفی دور و دراز و فاقد روزنه و در و پنجره ای می یابد. خود را در تونلی بدون اول و آخر می یابد. انسان امروزی هم جز اینکه بر سرنوشت "دویدن و دویدن و به جایی نرسیدن تاریخی" در این چهار دیواری تاریک تونل زندگی گردن بنهد، از عهده هیچ واکنش دیگری بر نمی آید، یا تا کنون بر نیامده است.

حکیم عمر خیام در حدود 900 سال⁴⁸ قبل، نه فقط وجود این تونل ناشناس و تاریک را کشف کرد و توضیح داد، بلکه همچنین این کشف فلسفی را فقط در خلوت دانش و دانائی فردی خود نگه نداشت. او بلکه با شجاعت و شهامت تمام در برابر اسلامیان و شریعتخواهانی که ادعای شناخت منشأ هستی و خلقت را همچون کالائی در معابد و مساجد خود به

⁴⁸ حکیم عمر خیام نیشابوری (1047-1130 میلادی)، پیشین.

حراج گذاشته بودند، ایستاد، و صریح، بی پروا و پرآوازه اعلام کرد که بر خلاف ادعاهای رایج، این تونل تاریک و ناشناس زندگی به وسیله آیات و اوراد مقدس و آسمانی مورد بحث هم قابل توضیح نیست. که این تونل تاریک و ناشناس پر از اسرار ناگشوده ای است که با این ادعاها و عبادتها گشوده نمیشود. در واقع او با این افشاگری شجاعانه اش، در برابر ادعاهای کتاب، سنت و متکلمان شریعتخواه همزمانش، و کسانی همچون محمد غزالی⁴⁹ ها ایستاد و بر ادعاهای غیرقابل اثبات کتاب آسمانی شان خط بطلان کشید:

- که اسرار جهان را نه تو دانی و نه من.
 - که ادعاهای تو و کتابت در مورد اسرار جهان به جز لاف و گزافهای برآمده از جوامع غرقه در خرافات، هیچ نیستند.
- این در شرایطی بود که در جامعه اسلامزده آنروزی نیز هرگونه تردید در ادعاهای آیات آسمانی، به آسانی محکومیت به کفر و ارتداد (خروج از دین) را به دنبال می آورد و به تحمیلات و نتایج دردآوری که معرف عامّ و خاصّ است، می انجامید.
- این افشاگری شجاعانه به طور مستقیم شریعتسازانی را نشانه میرفت که با ادعاهای دروغین شان در مورد آگاهی از اسرار جهان، استحمار و

⁴⁹ امام محمد غزالی (1055-1110 میلادی) اولین شریعت خواهی که لقب حجت الاسلام به خود گرفت، از شریعتسازانی بود که در پی دوره فلسفی- علمی بغداد و سایر بلاد اسلامی برای اعاده تحمیلات و سرکوبی های اسلام سنتی بسیار کوشید و بسیار مؤثر واقع شد. تعلیمات او راه ورود و پیجوئی تعقل و خردگرایی در جوامع تحت سلطه خلفای اسلامی را مسدود کرد و تیر خلاص را به دست بالائی اندیشه های فلسفی یونان و همچنین فلسفه برآمده از ایران و هند در جوامع مسلمان نشین شلیک کرد. در نتیجه، با اعاده و اشاعه مجدد شریعت اسلامی، قرون سیاه دگر باره به تاریخ مسلمانان و جوامع مسلمان نشین بازگشت. این سیه روزی تاریخی هنوز هم ادامه دارد. جمله او بدین مضمون که "کسی که ریاضیات بخواند از دین در آمده است" معروف است.

استثمار حکام اسلامی را بر توده های محروم مسلمان تحمیل میکردند. حکیم عمر خیام در یک چنین شرایطی، جان خود را به راه افشای این ادعای ناممکن رایج و تاریخی نهاد تا چه بکند؟ تا نشان بدهد که نه فقط این مدعیان، بلکه حتی کتاب ها، و اوراد و آیات آسمانی شان نیز، چیزی از اسرار نمیدانند. نمیدانند و از همان رو نیز، آنچه را که به نام پاسخ دین، الاله و خالق میفروشدند، هیچ نیست، جز قصه ها، افسانه ها و اسطوره های بدون دلیل و منطقی که ساخته و پرداخته ذهنیات انسانهای برآمده از گذشته های تاریک جوامع بدوی اند.

از این رو هم هست که بیان این حکیم فیلسوف و اندیشمند همچون یک قیام روشنگرانه ریشه دار در جامعه ایرانی و اسلامی ریشه زد و باقی ماند. باقی ماند تا همانند پیام رهیندگان از غار تمثیلی افلاطون⁵⁰ اصل و

⁵⁰ افلاطون Platon 348-428 قبل از میلاد، شاگرد سقراط، از پایه گذاران فلسفه غرب و یکی از فیلسوفان بزرگ سهگانه یونان (سقراط، افلاطون و ارسطو). در غار تمثیلی افلاطون تعدادی زندانی به طوری با غل و زنجیر بسته شده اند، که جز دیواره غار هیچ نمی بینند و هم از آنرو به کلی با بیرون غار و واقعیت های آن بیگانه اند. در پشت سر این زندانیان آتشی روشن است که سایه موجودات را بر دیواره روبهرو می اندازد. در حقیقت، زندانیان نه فقط جز سایه های روی دیوار غار هیچ نمی بینند، بلکه همچنین این سایه ها را واقعی و عینی می پندارند. هم از این رو، این سایه ها نماینده اعتقادات و عقاید این گروه از مردمی شده اند که امکان آشنائی با واقعیت های عینی را نیافته اند. از آنرو، اطلاعات و دانش و دانائی، و همچنین ایمان و اعتقادات اینان نه از واقعیتها، بلکه از سایه ها نشأت گرفته و با سایه ها تطبیق یافته اند.

در این میان، ناگهان زنجیر از پای یکی از این زندانیان باز می شود و او شانس آنرا می یابد تا از دیواره محاط بر غار عبور بکند و واقعیت های پشت سرش را به چشم ببیند. فرد رهیده از طریق تماس و تجربه تازه متوجه می شود که حقیقت چیزی جز آن است که در داخل غار سایه ها درک و فهم میشود. در واقع، این جهان خارج همان عالم تمثیلی پی است که به انسان رهیده از غل و زنجیر غار می فهماند که حقایق جهان چیزی جز آن است که وی از پشت پرده های اعتقادی اش می دید.

سؤال این است که چه اتفاقی می افتد اگر فرد رهیده ای که به عالم خارج از غار رفته، پس از کسب دانش و آگاهی از واقعیت های موجود به غار برگردد و دیگران را نیز از این

اساس فرهنگ سایه ها را زیر سؤال برده و افشا بکند. او نیز همانند ناجیان غار سایه ها نه فقط از سوی بانبان این غار تمثیلی بلکه حتی از سوی غارنشینان و زندانیانی که به این غار و سایه هایش عادت کرده و باور آورده بودند، با خصومت و دشمنی پاسخ داده شد. این عمل اما اگر در کوتاه مدت واکنشهای تندروانه ای را علیه وی به وجود آورد، در دراز مدت از کنترل در آمد و انعکاس تاریخی یافت.

در واقع، خیام نیز با این اعتراضات فلسفی اش نه فقط نشان داد که بیرون غار را دیده و تجربه کرده، بلکه همچنین در بازگشت به غار هم به خاطر ترس انتقام سایه بانان ساکت ماند. به خاطر حفظ سر سبزش⁵¹ به راه انکار واقعیت‌هایی که در بیرون غار به چشم دیده بود نرفت. سکوت نکرد و با جهل و جهالت تاریخی کنار نیامد. **اصلاح طلب** نشد! و به راه بینابینی مصالحه و سازش با سایه ها و سایه باوران نرفت، بلکه انکار کرد.

هر آنچه را که دروغین یافت، به صراحت انکار کرد. هر آنچه را که نادرست و غیرمنطقی یافت، بدون هر گونه مصلحت طلبی بی انکار کرد.

و نه فقط انکار کرد، بلکه با این اعلامیه جسورانه اش به تنهایی علیه جهالت تاریخی حاکم و غار خلافت‌های اسلامی شورید. این اما، یک شورش معمولی نبود، بلکه قرار دادن ادعاهای توده گیر و حاکم دینی در ترازوی خرد و منطق بشری بود. بی ریشه کردن باورهای دروغینی بود که قرن‌ها با سرکوب و تهدید بر توده های محروم تحمیل شده و میشد.

واقعیت‌های عینی آگاه سازد. افلاطون نشان میدهد که افشای این واقعیت در بازگشت، نه فقط با واکنش سخت بانبان سایه ها، بلکه حتی با واکنش سخت و خصمانه زندانیانی مواجه می‌شود که به زندگی با سایه ها عادت کرده و بدانها ایمان آورده اند (ویکیپدیا، پیشین).⁵¹ "زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد"، ضرب المثل.

او در حقیقت با همین یک بیت از اشعارش با شجاعت اخلاقی بیمانندی، بی محابا در برابر نظام اسلامی بی ایستاد که عادت دارد "به خاطر گناه آهنگری در بلخ، مسگر بیگناهی را در شوشتر گردن بزند"⁵².

اما! اما خیام و خیامها آمدند و رفتند. آمدند و با شهادت اخلاقی بی نظیرشان این مدعیان و ادعاهای دینی بر آب شان را افشا کردند. آمدند و به خاطر تلاشهای روشنگری شان، عمر و جان فدا دادند تا چی بشود؟

- تا 900 سال بعد از وی از میان میلیونها تحصیلکرده مؤسسات آکادمیک این مرز و بوم، هزاران نفر در صفهای بلند سینه زنی، زنجیر زنی و قمه زنی در خیابانهای شهرهای ریز و درشت ایران زمین قرن بیست یکم به سر و کول خود بزنند و خونی و زخمی بکنند؟

- تا توده های در خواب مانده این سرزمین در 900 سال بعد برای اجرای مراسم عزاداری مرگ این یا آن امام و پیشوای دینی هزار سال پیش شان، قلاده به گردن بیندازند و بگذارند تا شعبده بازان این مراسم استحمار، آنان را همانند سگهای ولگرد در پیشاپیش دسته های سوگواری به دنبال خود بکشند. تا نشان بدهند که این مردم نه فقط برده و بنده، بلکه بیشتر از آن، سگ بیمقدار شریعتسازان دینی و مذهبی شان هستند.

- تا صدها هزار نفر از این مردمی که شستشوی مغزی داده شده اند، به فرمان رهبران دینی شان صدها کیلومتر، گریان و نالان برای

⁵² گنه کرد در بلخ آهنگری- به شوشتر زدند گردن مسگری.

زیارت قبرستانهای متروکه هزارساله پای پیاده راهپیمائی بکنند و عملیات تروریستی باندهای اسلامی مخالف شان را با نثار جانشان به هیچ بگیرند.

- تا دسته دسته از مردم درس خوانده و شهرنشین این کشور که به ارتباطات اینترنتی و افکار و اندیشه های جهانشمول هم دسترسی دارند، برای نوشتن نام شان در لیست تروریستهای آماده خودکشی سیاسی- نظامی به صف بایستند و برای ریختن خون زن و بچه های فقیر و دردمند توده های بدبخت تر از خودشان، لحظه شماری بکنند؟

این حوادث همه نشان میدهند که توده های میلیونی گرفتار آمده در غل و زنجیر غار سایه ها تا چه اندازه ممکن است در باطلاق سانسور بنیادگرایی نو استعماری حاکم فرو بروند، و تا چه قدر بی هیچ انتظار پاداشی و بهائی، برای هواداری از زندانبانان غار اسارتگاهشان جان و مال فدا بکنند.

این اما، فقط یک سوی پروسه جاری قرن ارتباطات حاضر است. امروزه در سوی دیگر این پروسه، جهان علم و دانشی ایستاده که به انسان دوره پسامدرنیسم جهان حاضر می آموزد که پیش از آنکه به ادعائی باور کرده و ایمان بیاورند، باید آنها در بوتۀ آزمایش علمی بسنجند. می آموزد که باید راست و دروغ بودن هر ادعاهایی دینی و مذهبی را قبل از آنکه آسمانی و مقدس فرض بکنند، با خرد و منطق بشری لایق زمان شان محک بزنند. محک بزنند و اگر به نادرست بودنشان پی بردند،

- با شجاعت علمی و اخلاقی حکیم عمر خیام ردشان بکنند.

می آموزد که هر انسانی موظف است با اتکاء به منطق بشری اش در برابر هر چه نادرست است بایستد، و طوق ایمان به هر چه غیر علمی و غیر منطقی را از گردنش باز بکند. موظف است خود را از هر چه نادرست است رها و آزاد بسازد. موظف است واقعیت جهان و گذر زندگی اش را با چشمان باز ببیند و بر اساس یک ارزیابی آگاهانه از گردش چرخ فلک، راه راست زندگی اش را بیابد و برگزیند.

موظف است نه فقط راه راست زندگی را برای خودش بیابد و به راه اصلی زندگی اش تبدیل سازد، بلکه همچنین با شجاعت اخلاقی برای رسانیدن دستاوردهایش به همه به خواب مانده های دیگر بکوشد. به عنوان انسان اجتماعی موظف است تا واقعیت های موجود را در راه بیداری توده هائی که در برابر "استراتژی استعمار نو اسلام بنیادگرا"⁵³ استعمار و تسلیم شده به کار ببرد.

لازم به یادآوری است که امروزه بسیاری از ما انسانهای قرن پسامدرن و مناسبات جهانشمول شانس آنرا یافته ایم تا با بهره مندی از دانش و فلسفه منطق شکوفای زمانه مان، از اسارت در غار تاریخی مان رها شویم. شانس آنرا یافته ایم تا از گردش پیدایش تاریخی خود و جهانمان آگاهی بیابیم و بدین وسیله، به بسیاری از سؤالات فلسفی بی پاسخ مان پاسخهای در خور بیابیم. شانس آنرا یافته ایم که سؤالات فلسفی و دینی جدید مطرح بکنیم و حتی کم و کیف سؤالاتی را که هنوز پاسخی ندارند توضیح بدهیم و بدینوسیله راه را برای شناخت هر چه بیشتر

⁵³ ر. ک. به مقدمه جلد های 2 و 3 کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی"، تاریخ انتشار 2007 و 2008، اینوالد آیت، سوئد.

دستاوردهای علمی و فلسفی آتی هموارتر بسازیم. شانس آنرا یافته ایم تا به دست توانای علم و دانش بشری مان نورهائی ولو کم سو بر تونل دور و دراز و ناشناس زندگی بتابانیم.

این دستاوردها چنان عظیم اند که حتی فیلسوفان و دانشمندان نابغه سده های پیش از این به خواب نمیدیدند. این دستاوردها نشان میدهند که این جهان از کجا و به چه طریقی به وجود آمده و چگونه خلق شده است. میدانند که:

- ✓ نقطه آغاز خلقت و پیدایش چه وقتی بوده،
- ✓ ماده اساسی خلقت از چه تشکیل میشده،
- ✓ راه طولانی خلقت از آغاز تا به امروز به چه شکلی پیش رفته و چه مدتی طول کشیده،
- ✓ چه قانونمندیهای این دوره طولانی را به هم بافته و،
- ✓ در طول این زمانهای نجومی، کدام موجوداتی در چه برهه ای از زمان خلق شده و سبب این پیدایشها چه بوده است.

بشر امروزی نه فقط در فضاشناسی تا حدود 14 میلیارد سال به عقب برگشته، بلکه همچنین در سایر رشته های علوم از بیولوژی تا سیرننتیک گامهائی بر داشته که کسی، نه فقط در زمان این حکیم ایرانی در حدود نهمصد سال پیش، بلکه حتی در صد سال پیش از اینهم خوابش را نمیدید و فکرش را نمیکرد.

در واقع مقایسه دانش امروزی بشر با دانش و دانائی دوره حکیم عمر خیام نشان میدهد که بشر در این مدت نه چندان طولانی به جایی از دانش و دانائی رسیده که فقط با ارقام نجومی قابل بیان است.

اما شگفتی فقط در این نیست که بشر در این مدت چه راه طولانی پی را طی کرده، بلکه شگفتی تر و امیدبخش تر از آن، این است که بخش بزرگی از این موفقیتها و پیشرفتهای علمی را در طول صد سال گذشته و حتی در طول دهه های پیشین به وجود آورده است. این خود به تنهایی امیدواری و خوش بینی بزرگی را برای فردای بشر به همراه می آورد. این خود به بشر سرگشته تونل فلسفی دور و دراز و ناشناس زندگی، نوید میدهد که این روشنائی ولو مقطعی علم و دانش، که امروزه بیش از زیر پایمان را روشن نمیسازد، دارد میرود که هر چه بیشتر پردامنه تر شود و بیش از پیش، اسرار تونل زندگی را برای انسانهای فردا و فرداها، آشکارتر و قابل رؤیت تر بسازد. نوید میدهد که علم و دانش بشری میرود تا دیر یا زود، امکان دیدن گوشه ای از حقیقت "منشأ و گذر تاریخی وجود" را هم برای بشر فراهم آورد.

اینهمه همچنین نشان میدهد که در جائی که هیچ امیدی به قصه ها و اسطوره های کهنه ادیان نیست، علم و فلسفه، حتی اگر امروزه حرف چندانی برای توضیح منشأ هستی نداشته باشند هم، آستن زایش اطلاعات و آگاهی از اسرار ناشناخته جهان اند. هر آن ممکن است دانش و دانائی پی بزایند که برای کشف راز و رمز منشأ هستی نقشهای کلیدی ایفا بکنند.

اما، با این وجود، نباید انکار کرد که انسان امروزی در یک نگرش دور دست از نظر درک و فهم حقیقت اسرار هستی، در همان جائی ایستاده که حکیم عمر خیام ایستاده بود. می فهمد که با وجود اینهمه دستاوردهای علمی و فلسفی، انسان امروزی هنوز هم در همان تونلی

میدود که حکیم عمر خیام نزدیک به نه قرن پیش خود را در آن می یافت.

این است که ضمن اینهمه خوشبینی های واقعی، نمیتوان انکار کرد که این موفقیت های علمی بی که از جهتی و از زاویه دیدی اینهمه امیدوارکننده و شگفت انگیز مینمایند، از سوی دیگر و در مقام مقایسه با وسعت ظلمت، نادانی و بی اطلاعی بی که تونل زندگی بشر را فرا گرفته، به قدری کوچک اند که در برابری با ابعاد نجومی جهان ناشناس موجود، به اندازه شنی ریز در برابری با کره خورشید هم نیست. این است که از این زاویه و در مقام مقایسه دانش و دانائی بشر امروزی با عظمت ناآگاهی های موجودش، هنوز هم مرثیه مأیوسانه ولی شجاعانه حکیم عمر خیام به جای خود باقی است و زبان حال بشر مدرن امروزی را هم بیان میکند که:

"اسرار جهان را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من"

اما، با این وجود که اسرار جهان را نمیدانیم و به این نیز اعتراف میکنیم، ولی حداقل میدانیم که توان علمی و منطقی زمان و زمانه ما، به این قد میدهد تا بفهمیم که:

- بسیاری از ادعاهای دینی بی که توده های میلیاردری بدانها ایمان آورده اند بر باد اند. بسیاری از این ادعاها به حد کافی قدیمی، اساطیری و بازمانده از جوامع بدوی اند.

در حقیقت، توان و توانایی بی که علم و دانش به انسان امروزی هدیه داده، به تنهایی، دستاوردی شگرف است. شگرف است، ولو اگر این دانش و دانائی شگرف قادر به پاسخ به سؤالات اساسی بشر امروزی در

- مورد اسرار منشأ هستی و خلقت نیستند و نمیتوانند توضیح بدهند که در جایی که ادعاهای ادیان نادرست اند:
- چه چیز دیگری درست است،
 - حقیقت راز و رمز هستی چیست و،
 - برای گشایش این راز و رمز چه کدهای علمی و فلسفی وجود دارند؟